

■ شکوفه زمانی

در دوران دفاع مقدس، از تفاعات سخت گذر «بازی دراز» یا قلّه‌های بلند و شیب‌های تند و بریدگی‌های ممتاز از اهمیت ویژه‌ای در منطقه مرزی استان کرمانشاه برخوردار بود. این ارتفاعات به مثابه عرصه بزرگی واقع شده‌است و بر منطقه تسلط کامل دارد. نیروهای عراقی در روزهای آغازین جنگ از بازی‌دراز برای دیده بانی استفاده می‌کردند. رزمندگان در شهر یورماه ۱۳۶۰ با فداکردن جان خویش به این قلّه حمله‌کردند و بخش‌هایی از آن را آزاد کردند. اما عبدالله و تعدادی از دوستانش در این عملیات به شهادت رسیدند و پیکرشان یک سال در منطقه ماند. قسمت شد تا در چهل و دومین سالگرد عملیات بازی‌دراز با پوران عرب سرهنگی خواهر شهید به گفت‌وگو بنشینیم تا خاطرات این شهید گرانتقدر را مرور کنیم.

شهید متولد چه سالی بود، در چه خانواده‌ای رشد و چطور به جبهه رفت؟

ما یک خانواده ۹ نفره بودیم و مادرم هفت فرزند؛ پنج دختر و دو پسر داشت. برادرم پنجمین فرزند و متولد چهارم مرداد ۱۳۴۰ بود. من هم‌متولد ۱۳۴۶ و شش‌سال از شهید کوچکتر هستم. از برادرم هیچ فیلم و ویدیویی ندارم فقط وصیت‌نامه و خاطراتی از او به یاد دارم. همان لحظه‌ای که امام خمینی تبعید شد. از ایشان پرسیدند سربازانت کجا هستند که فرمودند: «سربازان من هنوز در گپوارها هستند.» شهید سرهنگی هم در آغوش ناز مادر بود و ششیر می‌خورد. بعد از ۲۰ سال سرباز امام خمینی (ره) شد. برادرم از کودکی بسیار مظلوم بود، ولی فهم و درکش خیلی بالا بود. عبدالله سال آخر متوسطه بود که صدام به ایران حمله کرد. چون زمینه‌های دینی و اعتقادی‌اش را داشت، تحصیل را رها کرد و به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت. تقریباً چند بار به جبهه رفت و کلاً تا شهادتش سه‌ماه و ۱۵ روز در جبهه بود.

قبل از ورود به جبهه‌ها، فعالیت انقلابی داشت؟

در مورد حضورش در جریان انقلاب خیلی نمی‌دانم ولی ایشان همان اوایل انقلاب به صورت گمنام و آشکار به مردم خدمت می‌کرد. یادم است حتی به دلیل ترورها و ناآمنی‌هایی که اوایل انقلاب به وجود آمده بود، دوطلبانه از منزل امام جمعه شهرمان محافظت می‌کرد. عبدالله هم مثل خیلی از جوان‌های آن دوران خودش اوقات انقلاب و کشور کرده بود.

گویا شهید ورزشکار هم بودند؟

هم فوتبال بازی می‌کرد و هم هندبال. چقدر هم مدال‌های رنگ و وارنگ داشت که یکی از مدال‌های شهید به عنوان یادگاری در منزل خودم است. در دفاع مقدس چند نفر از همبازی‌های فوتبال عبدالله شهید شدند؛ از جمله شهید پاسدار سید نورالدین موسوی، شهید پاسدار محمد اشتری، شهید عباس افغانخواه و شهید غفور افتخاری‌بور.

زمانی که برادر تان برای بار آخر به جبهه می‌رفت، آخرین دیدار تان با ایشان چطور سپری شد؟

یادم می‌آید اعزام برادرم به جبهه مصادف با شب ۲۱ ماه مبارک رمضان بود. آن روز گُلوی عبدالله‌دردی کرد و برایش شیر گرم کرده بودم. داشتم شیرش را فوت می‌کردم که زودتر خنک شود و برای رفتن دیرش نشود. عبدالله برگشت به من گفت: «شیر را فوت نکن بگذار خودش خنک می‌شود. اینطور من راحت‌تر.» شیر را خورد و بدون اینکه کسی همراه‌اش باشد، شبانه‌گام به تنهایی با کوله بارش از ایوانکی راهی جبهه شد.

از خاطرات جبهه‌اش چیزی شنیده‌اید؟

عبدالله به دوستانش قبل از عملیات گفته بود: «بچه‌ها اگر کسی دل‌بستگی دارد یا کار نصفه کاره دارد، می‌تواند برگردد. بچه‌ها من خواب دیده‌ام که فردا همگی شهید می‌شویم.» جزئیات خوابش را تعریف نکرده بود. اما همین هم شد. فردا بچه‌های آن گروه که حدود ۷۲ نفر بودند همگی در قلّه‌های بازی‌دراز به شهادت می‌رسند. این روایت را هم کسانی تعریف کردند که همراه‌این گروه نرفته بودند.

جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵



ارتباط با ما: ۰۶۰-۸۸۵۳۳۰

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید «عبدالله عرب سرهنگی» که شهریور سال ۶۰ به شهادت رسید

پیکر عبدالله یک سال میهمان یال‌های بازی‌دراز بود



بلندی‌های بازی‌دراز در دفاع مقدس شاهد وقوع بسیاری بود / تصویر پانزدهمین شهیدای بازی‌دراز

درباره نحوه شهادت عبدالله چه روایتی از دوستانش نقل شده‌است؟

برادرم شب ۲۱ ماه رمضان سال ۱۳۶۰ به عنوان پاسدار از طریق سپاه گمرکار و سپس سپاه تهران برای بار سوم به جبهه اعزام شد. مسئولیتش معاون گروهان بود. پس از ۴۵ روز در قلّه‌های بازی‌دراز همراه ۷۱ نفر از دوستانش در عملیات پدافندی بر اثر اصابت ترکش‌های خمپاره دشمن به پهلویش در دم به شهادت رسید. تاریخ شهادتش در ۱۷ شهریور سال ۱۳۶۰ بود. محل دفن برادرم در گلزار شهدای ایوانکی در جوار امام‌زاده عاقب کنار همزمانش است. در ایوانکی یک بلوار بزرگ هست که بنام شهید والا مقام عبدالله سرهنگی نام‌گذاری شده‌است. زمانی که خبر شهادت برادرم آمد، پیکرش از منطقه عملیاتی برگشت. اما ما ختم و مراسم هفت و چهلم دادش را گرفتیم.

به نقل یکی از دوستانش به نام ابوالفضل که داماد شهید پاسدار عباس افغانخواه نیز است، ایشان برای مرحومه مادرم تعریف کرده بود که ما عبدالله را خیلی دوست داشتیم. چند

نفر خواستیم برویم جلو که جنازه عبدالله را عقب بیاوریم، ولی موفق نشدیم و همه شهید شدند. هم‌رمز برادرم تعریف می‌کرد که موقع مجروحیت عبدالله، همیمن‌طور از پهلویش خون می‌رفت، در حالی که با دست خودش خونش را به آسمان پرتاپ می‌کرده، به شهادت رسید. ایشان می‌گفت مجبور شدیم تخته سنگی کنار جنازه عبدالله به عنوان نشانه بگذاریم تا بعد از یک هفته برویم جنازه را بیاوریم، ولی یک هفته طولانی شد و تا یکسال نتوانستند پیکر عبدالله را بیاورند. سال بعد که قلّه‌های بازی‌دراز فتح شد، همان شب ۲۱ ماه رمضان جنازه برادرم و جنازه دیگری شهدار آورده‌ند و هر کدام را به شهرهای شان فرستادند.

بعد از یکسال برادر تان برمی‌گشت، چه احساسی داشتید؟
چیزی که آن روز رها باعث تقویت روحیه ما می‌شد، این بود که جنازه برادرم بعد از یکسال سالم برگشته بود؛ زیر آفتاب و برف و باران. پیکر برادرم با همان لباس فرم سپاه که هنگام شهادت به تن داشت، به خانه برگشت و باهمان لباس هم او را دفن کردیم.



برای این انقلاب اسلامی کوشش کنید این انقلاب همان انقلاب حسینی است که در سرزمین گریلا بود و امام ما نیز راه امام حسین(ع) را می‌رود. آنهایی که می‌گویند اگر در دوران امام حسین(ع) بودیم شمشیر می‌گرفتیم و می‌جنگیدیم اگر حقیقت می‌گویند این حسین و این انقلاب، ثاباً پدر و مادر من که از شما نیستیم (انالله و انا الیه راجعون) ما از آن خداییم و سوسوی او باز می‌گردیم. هیچ ناراحت نباشید، فقط دعا کنید که عاقبت به خیر شویم و عاقبت ما با حسین و علی و فاطمه و شهیدان واقعی راه خدا، گره خورده و محسوس شود. ان‌شاءالله این انقلاب اسلامی با ظهور حضرت مهدی(عج) و انقلاب او پیوست پیدا کند و ظهور حضرت مهدی(عج) نزدیک‌تر شود. برای همه شما طلب خیر بخشش می‌کنم.

درد

پیکر برادرم یکسال در بلندی‌های بازی‌دراز باقی مانده بود. مادرم در طی این یکسال می‌گفت حتمم دارم که عبدالله شهید شده‌است. او اسیر نشده و پیکرش زمانی برمی‌گردد که بازی‌دراز آزاد شود. سال بعد این قلّه آزاد شد و پیکر برادرم به خانه برگشت

ایوانکی برگشت.

مادر تان به رحمت خدا رفته‌اند؟

بله ایشان مرحوم شده‌اند.

از ایشان و علاقه‌ای که بین مادر و فرزند شهیدش بود، چه خاطراتی دارید؟

مرحومه مادرم فرح لقا می‌گفت اوایل انقلاب و روز ۱۷ شهریورماه ۵۷ بود که عبدالله از مادرم می‌خواهد مقداری پارچه سفید به او بدهد. مادرم علتش را برسیده و عبدالله گفته بود که تعداد زیادی از مردم را در میدان زاله شهید کرده‌اند. خلاصه به مادرم گفته بود هر چه پارچه سفید دارد بده ببرم تهران برای غسل و کفن شهید. مادرم رختخواب را به هم ریخته و هر چه پارچه سفید داشت به عبدالله داده بود. عبدالله همه پارچه‌ها را گرفته و بعد انداره‌های یک کفن از پارچه سفیدها را برگردانده بود. مادرم گفته بود، چرا این قطعه پارچه را نمیبیری؟ عبدالله گفت این قطعه پارچه پیش خودش باشد حتماً روزی لازم می‌شود. سرانجام در سال ۶۱ که جنازش را آوردند، همان تکه پارچه لازم شد و برای کفن کردن خودش استفاده شد. البته عبدالله مثل آریایش امام حسین(ع) بدون غسل و کفن دفن شد، ولی آن مقدار پارچه را روی لباس خون‌اش پیچیدند و داخل قبر گذاشتند.

چه خاطره‌ای از نوجوانی عبدالله دارید؟

برادرم بچه‌ای زحمت کش و کشاورز بود. در خربزه کاری و گندم کاری کمک پدر و برادرش بود. کنار کارش هم دکه خربزه فروشی داشت. با آن دکه معاش زندگی خودش و خانواده‌اش رور می‌آورد. اما شب ۲۱ شهریورسال ۵۹ وقتی که صدام به ایران حمله کرد، برادرم دکه خربزه را جمع کرد و به خانه آمد. مادرم پرسید، تنه جان چرا این کار و کردی؟ پس زندگی و خرج زندگی چی می‌شود؟ برادرم گفت مادر جان منگر نمی‌بینی که صدام حمله کرده؟ باید برویم، و از مرز و بوم کشورمان دفاع کنیم و صدام را عقب بزنیم. از همان شب به بعد ما دیگر عبدالله را کم می‌دیدیم. هم‌ماش فعالیت می‌کرد و بقیه‌ای خمرش را هم در جبهه‌ها گذراند تا به شهادت رسید. یک نکته دیگر بگویم، عبدالله در باغی که کار می‌کرد، کنار چوب باغش، همان جایی که مسافران تردد داشتند، چند درخت انجیر کاشت و مادرم بهش گفت مادر جان کو حالا تا این نهال‌های کوی کوچک بزرگ شوند و بار بدهند. عبدالله گفت مادر جان دیگران کاشتند و ما خوردیم، و ما می‌کاریم تا دیگران بخورند. اینجا بود که مادرم گفت شیرم جلالت مادر جان.

سختن پایانی.

یک روز خواهر کوچکم به خاطر ه ولایت فقیه و اسم و نام امام خمینی (ره) با یکی از دوستانش مشاجره می‌کردند که عبدالله بیهواز راه رسید و این صحنه را دید. به خواهر کوچکم نصیحتی کرد و گفت خواهر جان هر جایی که دیدی به ولایت فقیه بی‌احترامی می‌شود، یا جواب طرف را می‌دهی، یا آن محل رو ترک می‌کنی.

عبدالله همیشه دغدغه‌ای اولش در زندگی ولایت فقیه بود. می‌گفت ولایت فقیه و ناموس و امنیت کشور اولویت ماسربازان امام خمینی است. عبدالله همیشه شب‌های جمعه با دوستانش که اکثراً شهید شدند مجلس تلاوت قرآن داشتند و البته با صوت زیبایی قرآن می‌خواندند. همیشه طوری زندگی کرد که هم خدازش راضی بود و هم خانواده، به ویژه مادرامن که بسیار از او احترامی بود. آنقدر برادرم شهیدانه زندگی کرد تا عاقبت هم به شهادت که آرزوی دیرینش بود رسید. در پایان می‌خواهم اشاری به وصیت‌نامه شهید داشته باشم.

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۴۷

		۱	۶	۵	
			۳	۲	۸
۲	۵				
		۷	۱	۹	۶
		۶		۸	۷
		۲		۷	۹
			۱		۲
				۷	۲
		۳	۸		
			۷		

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به‌کارروند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۸۴۶

د	ب	ا	ی	۷	۸	ص	ز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
د	ب	ا	ی	۷	۸	ص	ز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
د	ب	ا	ی	۷	۸	ص	ز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
د	ب	ا	ی	۷	۸	ص	ز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
د	ب	ا	ی	۷	۸	ص	ز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

از راست به چپ

■ ۱-انجام یافتن کاری بامعامله‌ای- سال ۳۶۶ روزی ۲-پخش و پراکنده- پایتخت ماستران-نقره-۳- پیشوای روحانی زرتشتی- دروازه ورود به مواد مخدر- پایتخت جمهوری آذربایجان ■۴- بنای عالی- ترس- جانور خیالی تریسناک ■۵- مقدمه ورزش- پول روسیه ■۶- چاشنی ساندویچ- بخشنده- مشهور- انتها ■۷- تزویر- کشیدنی مضر در زندگی دیگران- باده و شراب- بخیه درشت ■۸- از انواع انرژی- مطلوب ترین وضعیت ممکن برای چیزی- رأی و نظر مجتهد ■۹- اسم آذری- کارزار- الفبای تلگراف- اقوام ساکن در غرب کشور ■۱۰- حد متر مربع- نام قدیم تایلند- فرمانده- شامل همه ■۱۱- رود ارس- کمربند مسیحیان ■۱۲- فلش- حشره اجتماعی- به چیز کمیاب ■۱۳- کمک- پایه و اساس- گردنده ■۱۴- ترک وطن- اثر تاریخی مراغه- جواب مثبت ■۱۵- کشور افلاطون- با راحتی در جایی مستقر شدن و ماندن بیش از حد معمول

از بالا به پایین

■ ۱- شهری در استان گیلان- موشک‌انداز ضد تانک ■۲- اندازه صدای هر سیستم صوتی- ساز زهی خندی- رود مرزی چین و کره شمالی ■۳- توار افتتاح- روی کردن یخ- اقبال- پرده سینما ■۴- راه فرار- خانه بزرگ ■۵- گبر نامتام- از تباط تلفنی- وسط- شکم بند طبی ■۶- تابعیت گوگول- از سرداران کشور پرویز که بیت‌المقدس و شام را فتح کرد- ریشه ■۷- سرپها- اسطوره فوتبال انگلیس- شهری کردشین در استان حلب سوریه ■۸- نخستین آسیایی برنده جایزه نوبل و صاحب اثر «چیترا»- روشسن و آشکار ■۹- کشور دی هیمالیای قالی فرسوده- استوار و پارچا ■۱۰- از القاب فرنگی- شهری در راه بهپهان به اهواز- برداشت محصول ■۱۱- نیمتنه مردانه- پدر تاریخ- لگن ظرفشویی- خراش نامحسوس ■۱۲- مادر بزرگ- وزیر خارجه استیک آمریکا ■۱۳- نگهبان چماقدار درهای قدیم- خوردنی دردناک- چوپان ■۱۴- نخ بخیه- لوله دود کش کشتی یا کارخانه- واحد طول فرنگی ■۱۵- همیشه و مدام- هورمون غده فوق کلیوی